

جایگاه علوم انسانی در قرآن کریم

علی حسین احتشامی^۱، روح الله صمدی^۲، محسن کرمی^۳

^۱ استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی تویسرکان، تویسرکان، ایران (نویسنده مسئول)

^۲ دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی همدان، همدان، ایران

^۳ دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی همدان، همدان، ایران

چکیده

بشر موجودی است که دارای چهار جنبه انسانی آدمی، حیوانی و نباتی می باشد و با وجود همین چهار جنبه است که به کمال مطلق و حقیقی خود می رسد و برای اینکه این چهار جنبه هر کدام در جایگاه خود قرار بگیرند و بشر را در راستای هدف خلقتش قرار بدهند نیاز به علومی می باشد که این چهار جنبه را رهبری و هدایت کند علومی که جنبه انسانی را و معادن و منابع موجود در انسان را بشناسد و آنها را پرورش و رشد دهد و توانمندی های او را آشکار سازد و به فعلیت در آورد و در یک کلام انسان ساز باشد و همچنین جنبه های آدمی و حیوانی و نباتی بشر را در مسیر صحیحی قرار دهد و آنها را با جنبه انسانی همراه و همسو سازد خداوند چنین علومی را در اختیار بشر قرار داده است، از چنین علومی به علوم انسانی تعبیر می کنیم البته به معنای حقیقی علوم انسانی. فلسفه خلقت بشر این چنین بوده که انسان وار زندگی کند خلیفه الهی باشد موحد باشد عبد و بنده خدا باشد ولی تمام این جایگاه ها و شایستگی ها به شرطی تحقق پیدا می کند که بشر، انسان شود یعنی چه از جهت تئوری و چه از جهت عملی خود را در جایگاه انسانی واقع سازد. در این مقاله ما به اصل انسان که موضوع علوم انسانی است اشاره می کنیم و به علل خلل و نقصانی که در طول تاریخ در آن رخ داده است و نتیجه را این می گیریم که بشر تا در جایگاه انسانی واقع نشود نه به هدف خلقتش می رسد و نه در جایگاهی که شایسته او است قرار می گیرد و در این مقاله به راهبردهایی که انسان باید به آن توجه داشته باشد پرداخته ایم.

واژه های کلیدی: قرآن، علوم انسانی، علوم، انسان.

مقدمه

بشر موجودی است که دارای قابلیت‌ها و جنبه‌های متعدد و مختلفی می‌باشد و این امر موجب آن شده است که از دیگر مخلوقات خداوند حتی فرشتگان که در مرتبه‌ای اعلانی از مخلوقات می‌باشند متمایز گردد چرا که خداوند متعال دیگر موجودات را در قالب و چهارچوب خاصی خلق و منحصر کرده است و برای هر کدام از آنها بنابر فلسفه وجودیشان زیستن خاصی را در نظر گرفته است و این زیستن خاص از آنها انفکاک ناپذیر می‌باشد ولی در مورد خلقت بشر به این گونه نیست. بلکه بشر در یک تقسیم کلی مخلوقی است تلفیق یافته از چهار جنبه انسانی، آدمی، حیوانی و نباتی که البته این چهار جنبه هر کدام دارای شاخه‌ها و مصداق‌های متعددی می‌باشند. از یک جهت این بشر انسان است چرا که ما در وجود او عقل و شعور و درک و فهم و تفکر و عشق و غیره را می‌نگریم. از طرفی همین بشر آدم است چرا که ما در او امواجی از احساسات و عواطف و دل‌رحمی و خوش‌خلقی و مهربانی و غیره را می‌بینیم، از طرفی هم جنبه حیوانی در او مملوس است چرا که در او شهوت و غضب و خوردن و خوابیدن و غیره دیده می‌شود از طرفی دیگر مانند تمامی نباتات رشد و نمو و حرکت دارد.

بنابراین تمامی جنبه‌های مختلفی را که خداوند هر کدام از آنها را به یکی از مخلوقات خود داده بود و حتی بعضی از مصداق‌های آنها را به هیچ یک از مخلوقات خود نداده بود، همگی را به بشر داده است و این بشر است که با اختیار و آزادی که خداوند برای او قائل شده است می‌تواند گل‌سرسبد هستی گردد پس بشر باید با هر چهار جنبه فوق خود را به کمال حقیقی برساند و در راستای فلسفه وجودی خود قرار گیرد.

جایگاه بشر در فهم علوم چنان ویژه است که به نظر می‌رسد، اصالتاً علوم متکی به انسان هستند؛ چنان که بن‌مایه و خاک ریشه آگاهی‌های انسانی را علوم انسانی لقب داده‌اند. البته این بدان معنا نیست که خاستگاه آگاهی‌ها و دانش‌ها انسان باشد، که اگر اینگونه بود، مفاهیم بین دو انسان امری ناممکن بود، زیرا معرفت مشترک و بین‌الذهانی وقتی پدید می‌آید که حوزه معرفتی فراتر از انسان نیز وجود داشته باشد، بلکه بدان معنا است که انسان محور فهم و کشف و تبیین آن چیزی است که در بیرون یا درون اوست.

معارف متافیزیکی، اعم از فلسفی یا الهیاتی نیز همچون دیگر علوم، لازم است که توسط بشر ادراک شوند. البته تفاوت فلسفه با الهیات در این است که فلسفه خاستگاهی انسانی داشته و زائیده انسان است. در فلسفه انسان محور است، مبدأ است و مقصد است، در واقع در فلسفه، جهان حول انسان می‌چرخد. اما در الهیات، خداوند محور است و انسان در مسیر او، در سیر به سمت او. ما در اینجا قصد نداریم که به این وجوه افتراق اشاره کنیم، اما فی‌الجمله چنین می‌نماید که فلسفه و الهیات دو مبنا و دو جهت متضاد دارند.^۱

۱. برخی ممکن است که فلسفه اسلامی به ویژه حکمت اشراق و حکمت متعالیه را از این قاعده مستثنی بدانند، اما شواهد حاکی از

آن است که این دو نیز فلسفه‌هایی هستند که پرسش‌های خود را به دایره الهیات نیز تسری داده و سعی کرده‌اند پاسخی در خور الهیات و نقل برای آن‌ها بیابند.

هرچند انسان نمی تواند بدون آنکه خود در جایگاه شناسنده بنشیند، این معارف را بشناسد اما تفاوت مبنا در شناخت شناسی، می تواند سبب پدید آمدن نحله های گوناگونی شود. برخی برآنند که روش و مبنا، هر دو باید متخذ از الهیات باشد و دیگر شناخت ها یا عقیم اند یا ره به خطا می برند. این افراد عمدتاً با رویکردی ظاهرگرایانه و یا اخباری با الهیات مواجه شده و پای فهم را از دایره نقل بیرون نمی نهند. مشکل اساسی این نحله، شیوه مواجهه با دستاوردهای معرفتی و تجربی ای است که بشر، بدون اتکاء، به هیچ دین و آئینی^۲ به دست آورده و توانسته سازه های زیستی و تمدنی خود را بر آن بنیان نهد.

در مقابل، عده ای را عقیده بر آن است که روش ها می تواند مستقل از الهیات، ساخته و پرداخته شده و سپس مبانی دینی نیز در آنها به کار گرفته شود. فیلسوفان دینی و متکلمین از این دسته اند. چالش بزرگ پیش روی این گروه، ناسازگاری برخی مواد معرفتی موجود در روش شان با مواد معرفتی دین است. چنان که مثلاً خداوند را نه به عنوان آفریدگار که به عنوان یک مسئله فلسفی و تحت مقوله وجود بررسی می کنند. همین نگاه در بسیاری از موضوعات، از سویی سبب افول آن معارف متافیزیکی از تقدس و تعالی فرابشری شده و از سوی دیگر کار کرد اصلی و ذاتی الهیات را دگرگون می کند. چالش دیگری که پیش روی این گروه قرار دارد، ناتوانی در پیش برد علوم بشری، به دلیل وجود موانع معرفتی در حوزه الهیات است. اینان نمی توانند چنان که باید، روشهای زائیده انسان را در توسعه و ترویج دانش ها به کار گیرند و به همین سبب با توقف رشد علم و معرفت مواجه اند.

در برابر این دو نحله، رویکردی است که محصول فکر انسان را به عنوان مبنای معرفت می شناسد و همه ی معارف را یا انسانی می داند یا آنها را به دادگاه پرسشهای انسانی فرامی خواند. این دسته حتی می توانند کیش و دین ایجاد کرده و در یک سیطره تمدنی، نیازهای انسان را پاسخگو باشند. پرسش بزرگ پیش روی این گروه، تقلیل هویت انسانی به جهان مادی و ناتوانی در تعریف و تأمین مفهوم سعادت و بالتبع ناتوانی از رضامند نمودن بشر از زندگی است. چالش دیگر این گروه ناتوانی در تبیین مفاهیمی است که بشر مبدع آن نبوده و یا در حوزه معرفت وی قابل تبیین نیست. از سوی دیگر کیفیت بین الازدھانی نمودن آنچه اصالتاً حقیقتی خارج از انسان ندارد یا لاقابل به ذهن در نمی آید، مشکل دیگر این گروه است.

البته این دسته بندی قطعی و تام نیست و نحله های دیگری نیز وجود دارد اما به دلیل ضعیف تر بودن نسبت به این سه رویکرد، به آن اشاره نشد.

هر چند این سه رویکرد معرفت شناختی هدف هایی را برای سازواره های اندیشه ای خود در نظر می گیرند، اما این هدف ها گاه چنان از هم دورند که نمی توان آنها را با هم نزدیک دانست و تلاشی برای نزدیک نمودن آنها انجام داد. شاید مفاهیم متعالی ای چون آزادی، عدالت، انسان دوستی، ارزش های اخلاقی، حقیقت طلبی، زیبایی دوستی و... در ظاهر از مشترکات آنها باشد، اما هم تعریف و حدود و ثغور این مفاهیم و هم شیوه دستیابی به آنها بسیار متفاوت است.

با این مقدمه شاید بتوان، جایگاه نقل، در معرفت شناسی بشر را بهتر باز شناخت و دلیل اصلی ناکارآمد ماندن نقل (کتاب مقدس و روایت) در ساختن فرهنگ و تمدن بشر امروز را دریافت.

۲. ما در اینجا بر طبق تعریف یونگ در کتاب «ضمیر پنهان»، دین و کیش را متمایز از هم می دانیم. برای اطلاع بیشتر رجوع

نمائید به «ضمیر پنهان، ک. گ. یونگ؛ اسماعیل پور ابوالقاسم؛ نشر قطره، چاپ دوازدهم، ص ۲۴».

البته آنچه ذکر شد، حصر نبوده و چه بسا مورد نقد قرار بگیرد و البته کسی که دغدغه کاربردی کردن نقل را دارد، لزوماً به یکی از این سه روش پایبند نیست، اما اینها گزارشی بود، از سه شیوه ممکن و موجود در مواجهه با نقل که نقاط ضعف و قوتی دارند و نمونه‌های آن را در پژوهشگران و متخصصان دین پژوهی به وفور می‌توان یافت.

هم خود قرآن به عنوان یک کتاب مقدس دینی و هم پیروانش، داعیه‌ای جدی در ساخت فرهنگ و تمدن دارند، تا حدی که بخش زیادی از آیات قرآن مستقیماً به موضوعات مرتبط با جامعه انسانی یا سرنوشت انسان یا زیرساخت‌های جوامع بشری یا سنن الهی حاکم بر جوامع بشری پرداخته است. حتی در یک نگاه کلی شاید بتوان مبانی انسان‌شناسی را نیز از قرآن استنباط نمود، چنانکه تلاشهایی نیز در این راستا صورت گرفته است. اما قرآن، یک متن مکتوب است که از وجوه گوناگون، شبیه به بقیه متون مکتوب است و از بسیاری جهات، با آنها متفاوت است. از همین منظر، هم می‌توان با دستاوردهای بشر در خوانش متن با قرآن مواجه شد و هم لازم است که به وجوه تمایز قرآن با متون بشری توجه نمود؛ پرداختن به هر یک از این دو وجه بدون توجه به سویه دیگر، حذف بخش بزرگی از توانمندی قرآن در ساختن بشر و متعالی نمودن وی است.^۳

از جهت متن بودن، قرآن نیز می‌تواند و لازم است که از هر یک از علوم زیر مورد مذاقه و واکاوی قرار بگیرد.

۱- زبان‌شناسی قرآن: علاوه بر وجوه لغوی قرآن که به خوبی به آن پرداخته شده، ترمینولوژی واژه‌های قرآنی نیز باید به دقت بررسی شود. شبکه مفهومی حول هر واژه، ساخت دستوری هر واژه و معنای متناسب آن، ریشه‌شناسی واژه‌ها در حوزه‌ی زبان‌های سامی و غیرسامی، ریشه‌شناسی مفاهیم واژه‌ها در عهدین، بررسی‌تطور و تحول مفهومی و معنایی واژگان، وجوه ادبی و بلاغی قرآن و بستر معنایی عبارتهای قرآنی همه از زیر شاخه‌های شناخت زبان قرآن هستند.

۲- هرمنوتیک قرآن: بررسی معنای متن از منظر مؤلف (خداوند یا رسول خدا)، از نظر خواننده و از نظر تاریخ‌تطور مفهومی و کیفیت کشف معنای اصلی متن.

۳- تاریخ قرآن: بررسی تاریخ کتابت قرآن و مباحث آن.

۴- بررسی نسبت قرآن و فلسفه: بی‌شک پس از نهضت ترجمه (۲۵۰ هـ) و ورود مفاهیم فلسفی از دو زبان سریانی و یونانی به حوزه اندیشه عربی - اسلامی، فلسفه، تأثیر به سزایی بر فهم معارف دینی داشته و دارد. اگر معتقد باشیم که قرآن، شیوه‌ی مفهومی مستقلی را سامان داده و عرضه نموده است، باید بتوان نسبت این شیوه را با معرفت فلسفی و میراث فلسفی به خوبی تبیین نماییم تا سازواره‌ی مفهومی قرآن، خود را به خوبی نمایان سازد. این کاری ست سترگ که تقریباً وانهاده شده و به آن پرداخته نشده است، بلکه بیشینه مفسرین و محققین قرآنی، معرفت فلسفی را لازمه و پیش فرض فهم قرآن می‌دانند، لذا از منظر فلسفی با قرآن مواجه شده و آن را می‌خوانند.

۵. نسبت قرآن و فقه: فقه، به عنوان شیوه فهم دین به منظور استنباط احکام و قوانین عملی (عبادی، اخلاقی، قانونی در حوزه‌ی فردی و جمعی)، بخش معظمی از گنجینه معرفتی خود را وام‌دار قرآن است. فی‌الواقع قرآن به عنوان کتاب مرجع فهم دینی، شیوه‌ی تفقه و فقاہت را به مردم توصیه نموده و همین سبب ایجاد علم فقه شده است. اما با توجه به این که معرفت فقهی منابع دیگری را چون روایت یا عقل دارد، نمی‌توان به درستی میزان اثربخشی قرآن در حوزه‌ی معرفت فقهی را تعیین

۳. انسان و قرآن، ص ۲۹.

نموده و به اصلاح آن همت گماشت. از این جهت تبیین نسبت فقه و قرآن با شیوه‌ای مستند و مستدل، ضروری به نظر می‌رسد.

۶- نسبت قرآن و روایات: روایات صادره از معصومین (در فقه شیعه) و یا صادره از پیامبر (ص) و صحابه (در فقه اهل سنت)، از چنان اعتباری برخوردار است که در کنار قرآن و بعضاً مقدم بر قرآن، منبع معرفت دینی قرار می‌گیرند. هر چند قرآن، در موارد متعددی به لزوم پیروی از نبی اکرم یا اولیاء معصومین یا سیره‌ی آنها سفارش نموده است و بلکه شرط اصلی فهم خودش را تبعیت از آنها دانسته، اما اعتبار فهم فردی را منتفی ندانسته و در عین حال جایگاه معصوم در فهم خودش را تبیین نموده است. تمایز بین معصوم یا روایت وی، تعارض یا توافق روایت با قرآن و نحوه‌ی اعتبارسنجی و راستی‌آزمایی آن با معیار قرآن، میزان کاربردی و کارآمد بودن روایات در مقابل قرآن و از همه مهمتر، اعتبار هراس فقها از ورود به دایره‌ی قداست قرآن، از مواردی هستند که نیاز به پژوهش دارند.

۷- نسبت قرآن و علوم تجربی و دستاوردهای آنها: بررسی اینکه قرآن، علوم تجربی و معرفت و جهان‌بینی ناشی از آن و ابزار و فناوری حاصل از آن را تا حد معتبر می‌داند و آیا اصلاً به آن پرداخته یا آن را مسکوت گذاشته، از دیگر چالش‌های پیش روی قرآن پژوهان است.

۸- نسبت قرآن و عرفان: با توجه به اینکه خداشناسی، انسان‌شناسی و جهان‌شناسی عرفانی، یکی از رویکردهای مهم و برجسته‌ی شناخت بشر است و سابقه‌ای کهن هم دارد و در تفکر و اندیشه‌ی اسلامی، به ویژه در حوزه‌ی فهم و تفسیر آیات قرآن، اثری به سزا داشته است، اعتبارسنجی شناخت عرفانی در شناخت‌شناسی قرآنی و جایگاه و اهمیت آن و شاخص‌ها و ویژگی‌های شناخت عرفانی، از مسئله‌های بسیار مهم در تبیین معرفت‌رستین قرآن است.^۴

اینها بخشی از رویکردهای بشری در رویارویی و ورود به قرآن بود. اما از وجوه دیگری نیز قرآن با کتاب و دست‌نوشته بشر تفاوت‌هایی اساسی دارد که بی‌توجهی به آنها سبب می‌شود که آنچه قرآن، آن را به عنوان هدف نزول خود معرفی کرده، از کف برود و قرآن نیز دستخوش روزمرگی و کهنگی گردد.

از آن وجوه می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- قرآن دارای دو سطح عالی و دانی است. از سطح عالی آن با عباراتی نظیر «ام‌الکتاب» «لوح محفوظ» و «الکتاب» یاد شده که به اعتبار آیه‌ی «... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (۴۴/نحل) تنها و تنها در اختیار نبی مکرم اسلام قرار گرفته است و از سطح دانی آن با عنوان «قرآن»، «کتاب»، «مُنَزَّل» و عباراتی از این دست یاد شده که در دسترس بشر بوده و مقدمه و دستمایه تفکر و فهم بشر است. از این جهت می‌توان قرآن را به ریسمانی شبیه دانست که یک سر آن در دست بشر و یک سر آن در دست خداست و از این جهت قرآن تنها یک متن نیست، بلکه حلقه وصل آسمان و زمین است و بالابرنده و تعالی دهنده انسان.

نگاه صرفاً متنی به قرآن، عمق و بطن را از آن می‌گیرد و آن را به گزاره‌هایی بی‌روح مبدل می‌کند که کاملاً در زمانی - در مکانی و ایستا است و داعیه اصلی قرآن در رسالت جهان شمولش را ناکام می‌نهد. رویکرد صرفاً متنی به قرآن، قرآن را به یک

۴. العلوم فی القرآن، ص ۳۵-۳۶.

متن تاریخی مقدس که همانند دیگر اشیاء تاریخی به دست ما رسیده فرو می‌کاهد و به ما اجازه می‌دهد که با همان ابزارهای تحلیل میراث گذشتگان آن را واکاوی کنیم. از این جهت، قرآن نه یک متن زنده که یک متن مرده است که هر کس، با هر شیوه‌ای می‌تواند آن را واکاود و بدیهی است که این آسیب قرآن پژوهی است. به ویژه این که این رویکرد در میان مستشرقین و بالتبع در میان محققین علوم قرآنی کشور ما نیز دامن گسترده است.

۲- مفسر قرآن، به تعبیر خود قرآن پیامبر و ولی است. در نگاه قرآن، هر کسی نمی‌تواند به تبیین و بازنمایی راستین آیات قرآن دست بیازد، بلکه این کار تنها و تنها از عهده کسی برمی‌آید که ولایت‌اش در طول ولایت خداوند بوده و دانش لازم برای تبیین کتاب به وی داده شده است، که به تعبیر شیعه، این علم تنها در اختیار ۱۴ معصوم است. از همین منظر، قرآن کتابی است که متن خوانی و فهم و استنباط و عمل به آن، نیاز به معلم الهی مؤید دارد و هیچ کس نمی‌تواند صرفاً با تکیه به فهم خود و بدون اتکاء به شخص معصوم یا سخن و سیره او، به قرآن عمل نماید.

این ویژگی قرآن از یک سو، سبب مصونیت قرآن، از در افتادن به ورطه اعوجاج و انحراف فهم انسانی شده و از سوی دیگر، قرآن را از یک متن ناکارآمد به دستورالعمل زندگی مبدل می‌کند، چنانکه در سیره معصومین، استنباط یا استشهاد به آیات قرآن، در بسیاری از روایات باقی مانده از آنها، مشهود است. البته این وجه تمایز، در دامن خود، حامل مسئله‌هایی است که پاسخ آنها، پژوهش‌های مفصلی را می‌طلبد، برای نمونه: جایگاه فهم افراد در برابر فهم معصوم از قرآن؛ تفاوت جایگاه شخص معصوم با روایت به جا مانده از معصوم، در فهم قرآن، کیفیت بهره‌گیری از قرآن در دوران غیبت معصوم؛ جایگاه علوم بشری، به ویژه علوم مربوط به خوانش و فهم متون و پرسش‌هایی از این دست.^۵

۳- اعجاز قرآن. به تعبیر خود قرآن، هیچ کس جز خداوند نتوانسته و نخواهد توانست که کتابی همانند قرآن بیاورد (تحدی قرآن در اعجاز خودش). از این جهت، این متن دارای ویژگی فرا بشری بودن است. هر چند به تدبیر عموم مردم در قرآن (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ) (۸۲/نساء و ۲۴/محمد)) سفارش شده و قرآن، هدایت برای مردم (ناس) شمرده شده است، اما به دلیل ویژگی‌های خاص قرآن در وجوه مختلف، ایجاد نسخه‌ای بدیل یا مشابه آن برای بشر ناممکن قلمداد شده است. البته ذیل این ویژگی بحث‌های مهم همچون شاخص‌های اعجاز، چگونگی اعجاز، تأثیر اعجاز در هدایت مردم و... مطرح است که در جای خود بحث شده است.^۶

۴- قرآن، تنها کتاب «آرمان خواهانه» و «تعالی طلبانه» است که جامعه آرمانی و ایده آتش، ناکجاآباد نیست و حتی به اعتبار خود قرآن (آیه ۱۵/سبأ) در اُمم سابقه، نمونه‌های آن وجود داشته است. این چیزی است که نمونه آن در هیچ مکتب یا نحله دیگری یافت نمی‌شود؛ به گونه‌ای که تمام مکاتب فکری آرمان‌گرا، آرمان شهر خود را در افق‌هایی دست نیافتنی ترسیم نموده‌اند. هر چند قرآن در آیات مختلف، به انسان وعده داده که در صورت تقوایی و انجام عمل صالح، همین جوامع بشری را نیز مشمول لطف و رحمت خداوند قرار بدهد (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ... ۹۶/اعراف)، در عین حال جامعه آرمانی‌ای را به مستضعفان وعده داده که در آن، آنها امام (پیشوا) و میراث‌دار گذشتگاه خواهند بود. نکته مهم در ترسیم

^۵. انسان در قرآن، ص ۸۷.

^۶. پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ج ۱، ص ۳۱.

حکومت مستضعفان این است که هرچند آنها یگانه حاکمان کل زمین (الارض) خواهند بود، اما حکومت آنها در امتداد حکومت‌های عدل پیشین روی زمین و بر سنت آنها خواهد بود و بدین معنی، از نظر قرآن حکومت عدل مرضی خداوند تا پیش از قیام امام عصر (عج) هم متصور است و هم ارزش‌های آنها چنان است که برای مستضعفان پذیرفته است.

۵. قرآن کتابی است با رسالتی جهانی و همیشگی، به عبارت بهتر اگرچه که قرآن، از جهت نزول، زمان‌مند و مکان‌مند است، اما از جهت امتداد رسالت و غرض، برای تک تک افراد و همه جوامع، در تمام دوران‌های بشری برنامه و دستورالعمل دارد؛ در آیه «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ... ی. ۱/فرقان»، سه نکته‌ی مهم را بیان می‌دارد:

۱- کلمه العالمین، دلالت بر تمام ابناء جن و انس دارد که مکلف‌اند و هدایت‌پذیر.

۲- از قرآن، در این آیه به فرقان تعبیر شده است که نشان‌دهنده‌ی وجه کارآمد قرآن در تمیز حق و باطل و روشنگری و هدایت‌گری است.

۳- اگر قرآن به منظور انذار مردم بر پیامبر نازل شده باشد، معیت پیامبر و قرآن همیشگی خواهد بود و چون پیامبر انذار دهنده خواهد بود، پس مادامی که العالمین هست و قرآن هست، پیامبر هم باید باشد؛ و چون پیامبر از دنیا رفته است، کسی باید باشد که عدل و همسان پیامبر، عهده‌دار همین وظیفه باشد و به اعتبار آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ... ۵۹/نساء» آن شخص ولی خدا و امام خواهد بود و از همین جا اثبات می‌شود که هم اکنون هم امامی مُنذر و حیّ هست که میراث‌دار قرآن نازل شده بر پیامبر است و این همان ویژگی دومی است که درباره غیر بشری بودن قرآن ذکر کردیم.

بنابر این، قرآن چونان دیگر کتب نیست که آن را از منظری صرفاً انسانی یا از منظری صرفاً الهی (و دست نیافتنی) شناخته و تحلیل کنیم و همین امر کار پژوهنده قرآن را مشکل تر می‌کند. شناخت شیوه درست فهم قرآن سبب می‌شود که قرآن جایگاه درست خود را در معرفت بشری باز یافته و به سعادت بشر مساعدت نماید.

جنبه‌های انفکاک ناپذیر بشر و هدایت آنها بوسیله علوم انسانی :

ما می‌دانیم که اصالت بشر از میان چهار جنبه ذکر شده، جنبه انسانی او می‌باشد ولی باید این نکته را هم توجه داشت که این چهار جنبه از یکدیگر انفکاک ناپذیر می‌باشند و وجود هر کدام بدون وجود دیگری باعث نابودی بشر و اختلال کلی و فراگیر در فلسفه خلقت بشر می‌شود. چرا که همین جنبه انسانی که جنبه اصلی بشر می‌باشد بوسیله جنبه‌های دیگر است که می‌تواند ظهور و حضور داشته باشد اگر جنبه نباتی نبود بشر بوجود نمی‌آمد تا اینکه بخواهد یک انسان حقیقی بشود بلکه باید جنبه نباتی باشد تا بشر بوجود بیاید و رشد و نمو کند. این جنبه نباتی اقتضائات خود را می‌طلبد تا اینکه یک بشر اول بصورت نطفه و بعد جنین و بعد نوزاد و بعد خردسال و نوجوان و جوان و میانسال و پیر در آید بنابراین جنبه انسانی گره خورده است با جنبه نباتی و از طرفی دیگر جنبه انسانی گره خورده است با جنبه حیوانی چرا که این بشر که می‌خواهد انسانی حقیقی بشود نیاز به خوردن و خوابیدن دارد برای حیات خود نیاز به غضب دارد برای دفاع از خود نیاز به ازدواج دارد برای بقای نسل خود و از طرفی هم جنبه انسانی جنبه آدمی را می‌طلبد چرا که بشر باید جنبه‌هایی انسانی مانند عقل و شعور

و غیره را بتواند با احساسات و عواطف و خوش خلقی و مهربانی که از موارد جنبه آدمی می باشد به دیگر هموعان خود نیز سرایت دهد و همه گیر کند.^۷

به هر حال فلسفه خلقت بشر با لحاظ چهار جنبه انسانی، آدمی، حیوانی و نباتی از جانب خداوند در نظر گرفته شده است و هنگامی بشر می تواند در راستای این امر قرار گیرد که تمامی چهار جنبه او همسو و هم جهت باشند و مکمل یکدیگر قرار گیرند نه مزاحم یکدیگر و هر کدام در جایگاه خود قرار داده شوند و این مطلب هنگامی محقق می شود که بصورت صد در صد عالمانه این چهار جنبه جهت داده شده رهبری و هدایت گردند به گونه ای که جایگاه و حد و مرز و تکلیف هر یک از چهار جنبه و مراتب آنها برای بشر مشخص و معین شود و عهده دار این امر علوم انسانی می باشد آن هم به معنای حقیقی علوم انسانی تا آن شاء... بشر به سر منزل مقصود برسد.

مخاطب واقع شدن بشر از طرف خداوند به خاطر جنبه انسانی او همانطور که ذکر گردید اصالت بشر به وجود جنبه انسانی او است و به خاطر همین جنبه انسانی است که مخاطب خداوند متعال قرار گرفته است به این بیان که از روز اول خلقت بشر خداوند ارتباط کلامی و خطابی خود را با او آغاز کرد یعنی اولین فرد بشر که حضرت آدم (ع) بود را به پیامبری برگزید و بوسیله وحی او را مخاطب قرار داد چرا که این جنبه انسانی بشر بر خلاف دیگر جنبه هایش نیاز به تعلیم و تربیت و پرورش دارد و بدون تعلیم و تربیت رشد پیدا نمی کند و به فعلیت نمی رسد و مخاطب قرار گرفتن افراد بشر توسط خداوند متعال بعد از حضرت آدم (ع) نیز با مبعوث شدن پی در پی پیامبران ادامه داشت تا اینکه خداوند متعال آخرین پیامبر الهی حضرت محمد (ص) را به پیامبری مبعوث کرد و با مبعوث کردن این پیامبران عظیم الشان تمامی آنچه را که برای هدایت بشر لازم بود را به بشر ارائه کرد.^۸

با این وجود خداوند متعال مبنی بر حکمت بالغه خود این جنبه والای انسانی را قرین در سه جنبه آدمی، حیوانی و نباتی قرار داده است هم در دنیا چنانچه شاهد بر آن هستیم و هم در عقبی بنابر اعتقاد به معاد جسمانی و همانطور که ذکر گردید فلسفه خلقت بشر با لحاظ چهار جنبه انسانی و آدمی و حیوانی و نباتی در نظر گرفته شده است لذا بشر نیازمند علوم می باشد که جنبه انسانی و معادن و منابع موجود در انسان را بشناسد، آنها را پرورش و رشد دهد و توانمندیهای او را آشکار سازد و به فعلیت در آورد و در یک کلام نیازمند علوم می است که انسان ساز باشد و جنبه های آدمی حیوانی و نباتی را در مسیر صحیحی قرار دهد و آنها را با جنبه انسانی همراه و همسو سازد چرا که رها گذاشتن جنبه های آدمی و حیوانی و نباتی و قرا گرفتن در بین کشمکش آنها غفلت و ظلم و تاریکی محض است و رها گذاشتن آنها بدون قید و بند چیزی جز فساد و خونریزی در پی نخواهد داشت همانطور که قرآن اشاره می فرماید که فرشتگان هنگام خلقت حضرت آدم (ع) به خداوند عرض کردند اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ^۹ آیا کسانی را در زمین خواهی گماشت که در آن فساد کنند و خونها بریزند و خداوند

^۷. سیمای انسان کامل در قرآن، ص ۶۴.

^۸. مبانی انسان شناسی در قرآن، ص ۷۲.

^۹. سوره بقره، آیه ۳۰.

متعال در جواب آنها فرمود *إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ*^{۱۰}. من چیزی می دانم که شما نمی دانید چرا که خداوند خالق بشر است و خود می داند که با ارزش ترین چیزها را در وجود این بشر قرار داده است که اگر بتواند آن چیزها را به ظهور برساند اشرف مخلوقات و خلیفه الهی می شود و خداوند متعال هر آنچه از علومی که برای تجسم انسان حقیقی نیازی باشد را در اختیار بشر قرار داده است قرآن کریم در این باره می فرماید *عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم*^{۱۱}. خداوند به انسان آموخت آنچه را نمی دانست در جهان امروزی از این علوم به علوم انسانی تعبیر می شود که البته شاخه هائی از شاخه های اصلی آن را به فراموشی سپرده است که این خود جای تأمل می باشد.

تقسیم علوم انسانی به دو بخش کلی :

الف - علوم انسانی ناب :

علوم انسانی ناب که از طریق وحی و ادیان الهی و کتب آسمانی از همان روز اول خلقت بشر در اختیار او قرار گرفت این بخش از علوم انسانی هنگامیکه انتسابش به خداوند اثبات شود فی نفسه دارای حقیقتی محض می باشد و از هر نوع نقص و خلل و شک و شبهه و تردید پیراسته می باشد چرا که متصل به خداوند متعال است.

خداوند متعال همزمان با خلقت آدم (ع) او را به پیامبری برگزید و بوسیله وحی به تعلیم و تربیت و پرورش او پرداخت و این تعلیم و تربیت و پرورش انسان با مبعوث شدن آخرین پیامبر الهی حضرت محمد (ص) و ارسال آخرین کتاب آسمانی به اوج خود رسید زیرا که کاملترین دین الهی بوجود آمده و چهارده انسان معصوم تبیین کننده و اجرا کننده این دین مبارک شدند . ما به عنوان مسلمانان منشور این دین یعنی قرآن کریم را که مخزن و منشاء اصلی علومی انسانی می باشد را دارا می باشیم این کتاب آسمانی که در جای جای آن راه انسان بودن را نشان می دهد و بشر را متوجه جنبه های انسانی اش میکند اگر بشر از انسانیت فاصله بگیرد او را نهیب می زند و موانع و ضعفهای کلی انسان را مطرح می کند تا انسان موانع و ضعفهایش را بر طرف کند و از ناحیه آنها لطمه نخورد انسان را دعوت به ارزشها می کند دعوت به نیکو کاری می کند و به او علم و بصیرت و حکمت می دهد دستوراتش همگی برای مراقبت است برای پروراندن عقل و شعور و فهم و درک است برای جزئی ترین حالات و رفتار انسان دستورات خاص دارد چرا که نمی خواهد کوچکترین رفتار انسان هم دور از شأنیت او باشد دردهای انسان را گفته است و راه درمان آنها را نشان داده است.

تجسم و سیره عملی دستورات انسان ساز قرآن در زندگی چهارده معصوم (ع) تبلور یافته است چرا که قرآن در آنها ظهور یافته است ماهر چه در سیره این بزرگواران و احادیث وارد شده از ایشان می نگریم سراسر انسانیت و انسان بودن را می بینیم هیچ حالتی و رفتاری و حرکتی و گفتاری از ایشان صادر نمی شود مگر اینکه ظهور و تجسم انسان حقیقی و خلیفه الهی است.^{۱۲}

۱۰. سوره بقره، آیه ۳۰

۱۱. سوره علق، آیه ۵

۱۲. تفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۴۵.

بنابراین هم از لحاظ تئوری و هم از لحاظ عملی خداوند متعال راه انسان حقیقی بودن را به بشر تعلیم داده است و او را به پیروی از آن دعوت نموده است.

ب - علوم انسانی مصطلح :

علوم انسانی مصطلحی که بدست بشر تالیف و تدوین شده است و نشأت گرفته از ادیان الهی و فرهنگ های اجتماعی و الهامات درونی می باشد این بخش از علوم انسانی نوعی برداشت شخصی از حقیقت و حقوق انسان می باشد که در موضوعات مختلف توسط افرادی از بشر صورت گرفته و در قالب نظریاتی به آنها پرداخته شده است و مورد قبول عده ای از افراد بشر واقع شده است.

۱- لزوم عدم تعارض علوم انسانی مصطلح با ارزشهای دینی و انسانی.

علوم انسانی مصطلح موقعی که مطابق با موازین حقیقی و حقوقی مسلم انسانی باشد و تعارضی با ارزشهای دینی نداشته باشد قابل طرح و بررسی می باشد.

بنابراین آنچه از علوم انسانی مصطلح چه علمی که از دیرباز مورد توجه بشر بوده است مانند فلسفه و عرفان و غیره و چه علمی که تازه متولد شده است مانند جامعه شناسی و روان شناسی قابل بحث و بررسی می باشند چرا که دین اسلام دست بشر را در دریافت تمامی علوم بازگذاشته است و برای علم آموزی بطور کلی بسیار تاکید و توصیه فرموده است. اما نکته ای که قابل توجه است این است که هر آنچه از علوم چه علوم قدیمی و چه علوم جدید باید از فیلتر دین اسلام که حقایق آن ثابت شده است علی الخصوص بعد عقیدتی و فقهی آن عبور کند و هر آنچه از علوم که مخالف با ارزشهای دینی و انسانی و تعبدیات در دین داشته باشد مطروح و مطرود است.

بنابراین باید نهایت دقت بشود چرا که بسیاری از علمی که در غیر فرهنگ اسلامی شیعی تدوین شده است برگرفته از فرهنگ خودشان می باشد و منافات با فرهنگ اسلامی دارد پس هر آنچه از آن علوم که منافات با ارزشهای اسلامی داشته باشد باید کنار گذاشته شود و جوابی محکم و متقن به آنها داده شود و مورد اصلاح قرار گیرد.

۲- لزوم تبدیل علوم انسانی مصطلح به علوم انسانی اسلامی :

همانطور که دانشمندان مسلمان متقدم علمی را که قبل از اسلام بوده است تبدیل به علوم اسلامی کرده اند. لازم است دانشمندان معاصر هم علمی را که در سرزمینهای غیر اسلامی تدوین شده است را تبدیل به علوم اسلامی کنند بعنوان مثال علم فلسفه که قبل از اسلام مطرح بوده است را دانشمندان مسلمان متقدم تبدیل به فلسفه اسلامی کرده اند و در حال حاضر ما فلسفه اسلامی بسیار متقنی داریم که نه تنها با نظریات اسلام مخالفتی ندارد بلکه مقوم و مدافع نظریات اسلام هم می باشد و لذا باید دانشمندان معاصر نیز این شیوه دانشمندان سلف را احیاء کنند و علوم جدیدی را که در غیر فرهنگ اسلامی تدوین شده است مانند روان شناسی و جامعه شناسی و غیره را تبدیل به روان شناسی و جامعه شناسی اسلامی بکنند تا انشاا... بتوان بوسیله این علوم در پویائی هر چه بیشتر دین مبارک اسلام قدم برداشت و رسالت این دین که مکتب انسان سازی است را هر چه بیشتر متحقق کرد.

اگر این امر بصورت کامل و دقیق و محققانه صورت پذیرد جوامع غیر اسلامی را نیز متوجه اشتباهات و انحرافاتشان میکند و باعث هدایت آنها و فراگیری فرهنگ اسلامی می شود ولی اگر این امر بصورت کامل و دقیق و محققانه صورت نپذیرد جامعه علمی ما و به تبعه آن کل جامعه ما در دام غربزدگی قرار میگیرند و از مکتب اسلام فاصله می گیرند کما اینکه این خطر بزرگ در صد سال اخیر بسیار نمایان شده است و اشخاصی از اهل علم که به فراگیری علوم جدید پرداخته اند بصورت خود آگاه و ناخود آگاه غریزه شده اند و از دین و ارزشهای دینی فاصله گرفته اند و حتی عده ای از آنها اسلام ستیز شده اند و ضربه های سهمگینی به پیکره اسلام و مسلمین وارد کرده اند .

۳- لزوم پر کردن دو خلاء بزرگ در علوم انسانی مصطلح :

نکته ای که حائز اهمیت می باشد این است که علوم انسانی مصطلح دارای دو خلاء بزرگ می باشد خلاء اول اینکه نوعاً کتابهایی که در علوم انسانی مصطلح به نگارش در آمده است یک چهار چوب کلی برای قوانین وضع کرده اند که انسانها با این قوانین ارتباط با همدیگر داشته باشند زیستن و زندگی سالمی را دارا باشند و از حقوقشان برخوردار باشند ولی در زمینه نفس خود انسان که باید از خود جنبه انسانی را آشکار سازد کار نشده است بنابراین هر چند انسانها باید تعلیم و تربیت و پرورش پیدا کنند از جهت انسانی تا توانمندی این را پیدا کنند که بتوانند در بین هموعانشان از تمام جهات انسانی خود برخوردار باشند و بتوانند هم زندگی انسانی داشته باشند و از حقوق فردی و اجتماعی شان بهره مند شوند و هم به حقوق همدیگر احترام بگذارند ولی مهمتر از همه این است که باید معرفت انسانی داشته باشند تا نتیجه اش این باشد که بتوانند در اجتماع حقوق همدیگر را مراعات کنند از هر جهتی که برخورد و تماس اجتماعی با هم داشته باشند ما می بینیم که حضرت امام سجاد (ع) رساله حقوق^{۱۳} را که در این رابطه می باشد جهت راهنمایی و پرورش انسانها ارائه داده اند.

خلاء بزرگ دیگر این است که در این علوم انسانی مصطلح نوعاً قوانین و دستورات گرد آوری شده است ولی روی این امر کار نشده است که بشر را بگونه ای تربیت کند که هر کس از جهت انسانی خود را ملزم به رعایت حقوق دیگران بداند. ولی این دو خلاء در علوم انسانی ناب دیده نمی شود چرا که خلاء اول در علوم انسانی مصطلح این بوده که در زمینه نفس خود انسان که باید از خود جنبه انسانی را آشکار سازد کار نشده است.

ولی در علوم انسانی ناب ، معرفت و شناخت انسان را در طول شناخت و معرفت الهی قرار می دهد پیامبر اکرم (ص) می فرماید مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ^{۱۴} هر کس خودش را بشناسد خدا را می شناسد و این نشانگر ارزش و اهمیت دادن و لزوم معرفت نفس و شناخت انسان است که خداشناسی را که بالاترین معرفتها می باشد را در خودشناسی می داند.

خلاء دوم نیز که ذکر شده در علوم انسانی مصطلح این بود که بشر را بگونه ای تربیت نمیکند که هرکس از جهت انسانی خود را ملزم به رعایت حقوق دیگران بداند ولی در علوم انسانی ناب با تربیت توانمندیهای انسان موجب می شود که انسان تمام قوانین ارتباطات انسانی را فطرتاً مراعات کند چرا که در واقع پیامبران آمده اند که فطرت انسانها را بیدار کنند.

۱۳. مکارم الاخلاق ، ص ۴۱۹.

۱۴. بحارالانوار ، ج ۲ ، ص ۳۲.

موجود بودن علوم انسان ساز و غافل بودن از آن :

تا اینجا دانسته شد که چنین علمی هم علوم نابی که از طریق وحی و ادیان الهی از همان روز اول خلقت در اختیار بشر قرار گرفته است و هم علمی که از وجود انسانها نشأت والهام گرفته است مهیا بوده تا بشر توانمندیهای را که خداوند در وجود او قرار داده است را به ظهور برساند و این قوه انسان بودن و خلیفه الهی را که در وجودش نهفته است به فعلیت در آورد و فطرت انسانی خود را احیاء کند.

ولی ما می بینیم که در بین میلیارد ها نفر از افراد بشر که در طی هزاران سال قبل تا به حال بوجود آمده اند کمتر اشخاصی بوده اند که توانسته باشند به عنوان یک انسان حقیقی ظهور پیدا کنند ولی جهل و ظلمت و تاریکی و فساد و خونریزی در بین افراد بشر غوغا میکند چرا که انسان از منظر و جایگاه خود دور شده است و به همان میزان از منظر خداوند دورگردیده است زیرا که خداوند گرمی ترین افراد را در نزد خود با تقوا ترین آنها می داند.

بنابراین بشر باید در منظر و جایگاه خود واقع شود تا بتواند به خداوند هر چه بیشتر نزدیک و نزدیک تر شود و از بین تاریکی و غفلت خارج شود و الا رو سیاهی بصورت جاوید و همیشگی برای او باقی می ماند.

چرا بشری که خداوند هنگام خلقتش فرمود *فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ*^{۱۵} باید غرق در غفلت و ذلت باشد. اگر نبود وجود هزاران سفیر الهی با کتابهای آسمانی اگر نبود ریخته شدن خون بسیاری از آنها و آزار و شکنجه شدنشان و ایثار و از خود گذشتگی شان اگر نبود حصر و زندانی شدن وانزوای آنها اگر نبود کشته شدن سید و سالار شهیدان و آزادگان حسین بن علی (ع) با خاندان پاکش و حتی فرزند خردسالش و اسارت عزیزانش همانطور که در زیارت اربعین آمده است *بَذَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ، لَيْسَتْ قَدْ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَّالَةِ وَ حَيْرَةِ الظَّالِمَةِ*. امام حسین (ع) جان خود را در راه تو فدا کرد تا بندگانت را از نادانی و سرگردانی گمراه کننده نجات دهد^{۱۶} ولی با اینهمه بشر در خوابی سنگین خفته است و معلوم نیست چه زمانی بیدار می شود امیر المومنین در این باره فرموده اند : *أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكِبَ يُسَارِبِهِمْ وَ هُمْ نِيَامٌ*. اهل دنیا مانند کاروانی هستند که ایشانرا میبرند درحالیکه خوابند.^{۱۷} اگر این نیست که آخرین وصی الهی و خلیفه الهی بیش از هزار سال است که در پس پرده غیبت می باشد و هنوز که هنوز است افراد بشر پذیرای ایشان نیستند . اگر صدها سال خون اشک بریزیم و دست به دعا برداریم واز امام زمان بخواهیم که ظهور فرمایند ولی خود را برای ظهور حضرت آمده نکرده باشیم ایشان ظهور نمی فرمایند چرا که ما در این مدتی که قرنهای از غیبت حضرت می گذرد چند درصد مدینه فاضله انسانی بین خود ایجاد کرده ایم و در آن زندگی کرده ایم تا در خواست آنها داشته باشیم که برای مکمل و راهنمای بهتر از یک امام سکان دار مربی و راهنما بهره مند شویم ما تا خود را مهیا نکرده باشیم چگونه می توانیم انتظار فرج را داشته باشیم ما تا دیندار حقیقی نباشیم پذیرائی ظهور حضرت را نداریم.

راهکاری جهت احیای فطرت انسانی :

^{۱۵}. سوره مومنین ، آیه ۱۴.

^{۱۶}. مفاتیح الجنان ، زیارت اربعین ، ص ۷۹۷.

^{۱۷}. نهج البلاغه ، حکمه ۶۴ ، ص ۶۳۶.

بشر باید در اولین گام بوسیله علوم انسانی ناب و مصطلح، عقل را که بارزترین و مهمترین توانمندی موجود در انسان است را برای خود تفهیم کند و آنرا در وجود خود بارور و نهادینه کند تا هر آنچه از او صادر می شود عاقلانه و در خور شأن انسان باشد.

در قرآن کریم بارها و بارها، انسان دعوت به تعقل شده است « أَفَلَا تَعْقِلُونَ » چرا تعقل نمی کنید^{۱۸} همچنین در روایات بسیاری از معصومین سخن از عقل و اهمیت آن به میان آمده است. حضرت امام موسی کاظم (ع) عقل را به پیغمبر درون تعبیر کرده اند.^{۱۹} و این بیانگر اوج عظمت و ارزشمندی عقل است. عقل است که انسان را دعوت به حق و حقیقت می کند برای انسان عاقل چیزی به جزء حق جلوه ای ندارد. عالم با تمام کششها و جذبه هایش برای او پیشیزی ارزش ندارد چرا که ارزش را در حق و حقیقت می داند نه دنیا و مافیها چنانچه امیر المومنین (ع) می فرماید: دنیای شما در چشم من از استخوان خوک در دست شخص جذامی پست تر است.^{۲۰} برای حضرت، فقط حق است که جلوه دارد بگونه ای که ایشان معیار حق قرار می گیرند عَلَيَّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ الْعَلِيِّ.^{۲۱} عقل است که انسان را موحد عارف و دیندار حقیقی می کند چنانکه در حدیث شریف آمده است که پیامبر اکرم (ص) می فرماید مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ.^{۲۲} هر کس عاقل است دین دارد. قرآن کریم زبان حال جهنمیان را اینگونه بیان می کند که می گویند لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ. اگر ما گوش شنوا داشتیم و یا تعقل می کردیم در میان دوزخیان نبودیم.^{۲۳}

طهاره و پاکی انسان با عقل است که حفظ می شود چه بسیار کسانی را در طول تاریخ دیده ایم و شنیده ایم که عمری با طهاره و اخلاص و پاکدامنی زندگی کرده اند و به این دلیل که در اموری تعقل نکرده اند به زمین خورده و حتی سقوط کرده اند. عقل است که فطرت انسان را احیاء می کند و جایگاه و فلسفه و جودی انسان را برایش آشکار می سازد، عقل است که به بهترین ها با ارزش ترین ها، صحیح ترین ها، مهمترین ها و صادق ترین ها حکم می کند انسان را به وادی یقین می کشاند و جای هیچ گونه شک و شبهه و انحرافی را در زندگی انسان نمی گذارد و او را به سر منزل مقصود می رساند و اینها گوشه ای از آثار و نتایج عقلانیت است.

عقل هنگامی می تواند منجی انسان در تمامی حالات باشد که بعنوان یک شاخص اصلی در وجود انسان تثبیت شود، در دنیایی که پر از تراکم و تزاخم است فقط شاخص بودن عقل است که می تواند آنچه که به سعادت انسان است را تمیز و

۱۸. سوره بقره، آیات ۴۴ و ۷۶.

۱۹. اصول کافی، کتاب عقل و جهل، روایت ۱۲، ص ۲۵.

۲۰. نهج البلاغه، حکمه ۲۳۶، ص ۶۷۸.

۲۱. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۸۸.

۲۲. اصول کافی، کتاب عقل و جهل، روایت ۶، ص ۱۷.

۲۳. سوره ملک، آیه ۱۰.

تشخیص دهد و با رهبری و درایت خود انسان را بسوی سعادت رهنمون سازد هنگامی که عقل در وجود انسان تثبیت گردد اموری از قبیل احساسات و امیال و کششها و دلبستگی ها و امثال اینها همه و همه مسخر انسان میگردند و به هر میزان که نقش عقل کمرنگ باشد انسان مسخر امور مذکور میگردد و کار به آنجایی می رسد که بشر از اصالت خویش که انسان بودن و خلیفه الهی و عبودیت است فاصله می گیرد و آنقدر این وضعیت هولناک سخت و نابود کننده است که قرآن چنین بشری را همدیف حیوانات و بلکه گمراه تر از آنها بیان می کند کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ^{۲۴}.

نکته ای که حائز اهمیت است این است که ما نمی توانیم با یک نظر شخصی، فهم شخصی، درک شخصی و سلیقه شخصی عقل را برای خود تعریف کنیم و خود را متلبس به آن بنماییم چه بسا برای ما از عقل سوء تفاهم پیش بیاید و در جهل مرکب واقع شویم و همچنین شبه عقل بسیار است که توهم عقلانیت از آنها می شود و امر را مشتبه میکند مانند مکر و حيله و نیرنگ، لذا ما باید تعریفی جامع و مانع از عقل داشته باشیم تا بتوانیم از آن بهره مند شویم. این رسالت علماء و دانشمندان است که با تحقیق و تفحص از منابع دینی و علمی و فرهنگ های اصیل دنیوی، عقل را خیلی واضح و روشن و ملموس بیان کنند، توضیح بدهند و در یک شاخص واحد به مردم عالم ارائه دهند تا هر کس بر اساس توانمندی و آن سلیقه ای که دارد عقل را متجسم سازد بنابراین عقل باید بعنوان شاخص واحد در سرتاسر عالم قرار بگیرد و در وجود انسانها تثبیت گردد و نهادهای خود را به سوی انسان حقیقی بودن بر می دارد و نهایتاً زندگی عاری از هرگونه جهل و ظلمت و تاریکی برای انسان میسر می شود و لذت زندگی حقیقی انسانی برای او پدیدار می شود.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. بهشتی، احمد. (۱۳۸۴). انسان در قرآن، قم: انتشارات طریق القدس.
۳. الحبال، محمد جمیل و مقداد مرعی الجواری، العلوم فی القرآن، بی تا، بی نا.
۴. حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۷۵). انسان و قرآن، چاپ اول، قم: انتشارات قیام.
۵. ذهبی، محمد حسین. (۱۹۷م)، التفسیر و المفسرون، چاپ دوم، چاپ دار الکتب الحدیث.
۶. رضایی اصفهانی، محمد علی. (۱۳۸۰)، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، انتشارات کتاب مبین.
۷. الرضی، ابوالحسن محمد بن حسین الشریف. (۱۳۸۷)، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، موسسه تحقیقاتی امیرالمومنین، ناشر: پارسایان، نوبت چاپ: نهم.

۲۴. سوره فرقان، آیه ۴۴

۸. سبحانی، آیت الله جعفر. (۱۳۸۵)، سیمای انسان کامل در قرآن، چاپ دهم، قم: مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۹. طبرسی، رضی الدین ابی نصر الحسن بن فضل (۱۳۹۲ه.ق)، مکارم الاخلاق، بیروت - لبنان، موسسه الاعلی. للمطبوعات، نوبت چاپ ششم.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۰ه.ق)، الکافی (۸ جلد) تهران، المكتبة الاسلامیه، نوبت چاپ پنجم.
۱۱. مجلسی، محمدباقر. (۱۳۹۳ه.ق)، بحار الانوار (۱۱۰ جلد) تهران، دارالکتب - الاسلامیه. قمی، عباس. (۱۳۸۱ه.ش)، مفاتیح الجنان، اصفهان، انتشارات مهر ثامن الائمه (ع) - نوبت چاپ چهارم.
۱۲. نصری، عبدالله. (۱۳۸۵). مبانی انسان شناسی در قرآن، چاپ هفتم، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.